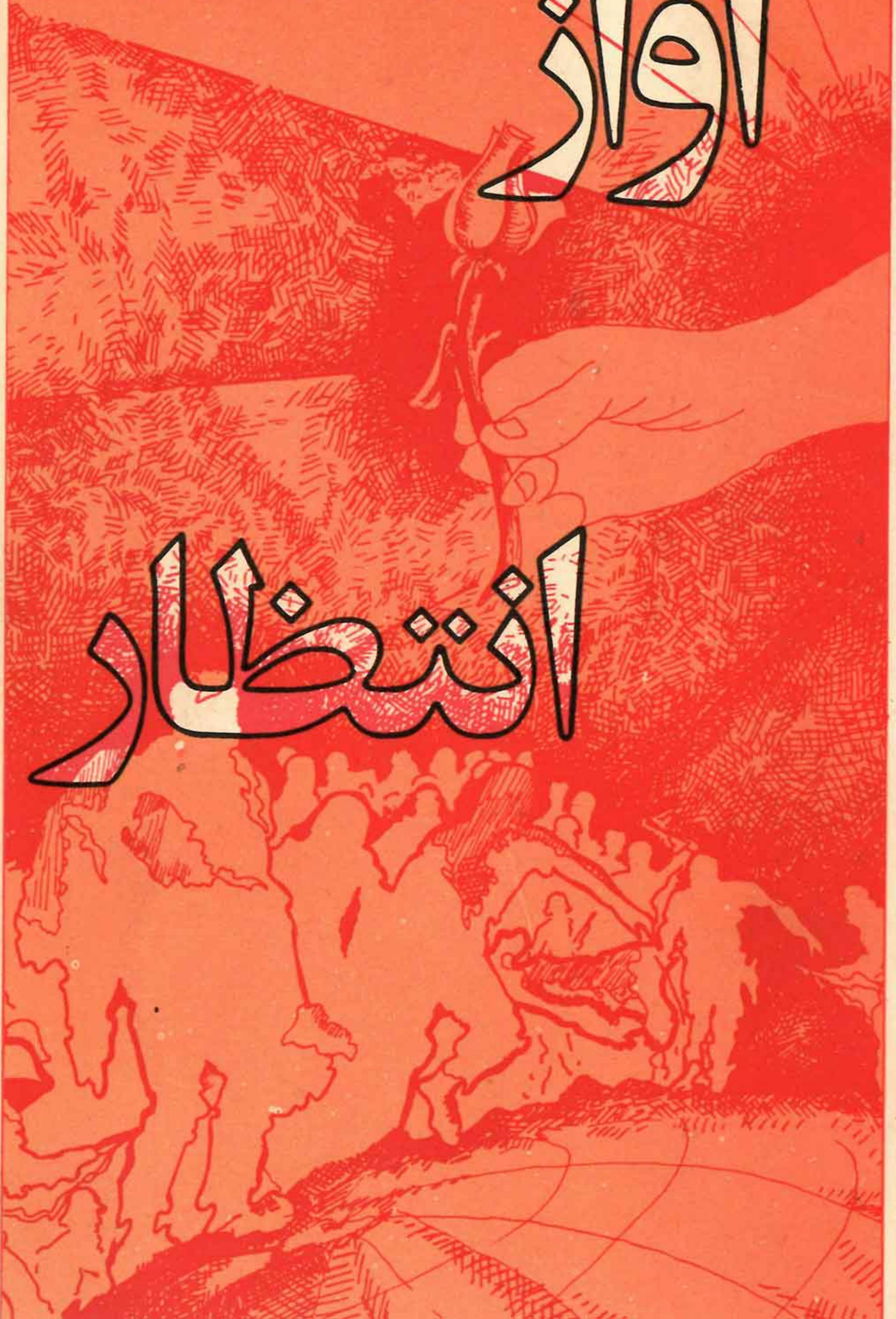


جواد محقق

آواز

انتظار



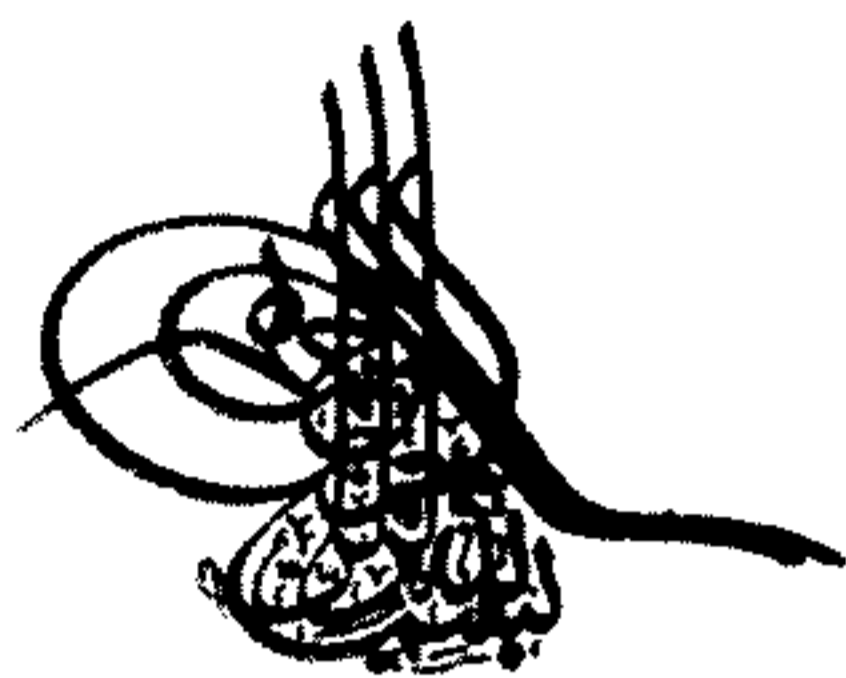
سری مجموعه شعرهای مذهبی معاصر

ویژه‌نامه‌ی امام مهدی (ع)



آواز انتظار

بکوشش : جواد محقق



حق طبع محفوظ

دفتر مرکزی: قم - خیابان شهسوار (صفایه سابق) کوچه آمار

پخش تهران: نام خسرو - کوچه حاج نایب - پاساژ حاجی

قم: صندوق پستی ۱۱۷

مقدمه

یکی از مهمترین مسائل مورد بحث در اسلام شیعی - مسئله‌ی اعتقاد به وجود مقدس امام زمان ، حضرت حجة ابن الحسن المهدی علیه السلام است . و در میان همه‌ی مباحثی که پیرامون شخصیت عظیم آن بزرگوار صورت می‌گیرد ، مسئله‌ی «غیبت» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است . شاید هم به همین جهت است که اخبار و احادیث فراوانی از پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) درباره‌ی غیبت - پیش از وقوع آن - صادر شده است . و هر کدام از آن بزرگواران ، در فرصتهای مختلف ، به هر بهانه‌ای ، موضوع غیبت امام زمان را مطرح ساخته . و پیرامون آن سخن گفته‌اند . بصورتی که از مجموعه‌ی این سخنان کتابهایی تهیه و تدوین شده است که اگر نویسنده‌ای قصد نگارش کتابی درباره‌ی پیشوای دوازدهمین شیعه را داشته باشد ، قادر خواهد بود فصل جداگانه‌ای را ، تحت عنوان « کتابهایی درباره‌ی غیبت امام زمان . قبل از تولد آن حضرت » قلم بزند . . .

هر چند بیشترین کتاب در این باره ، پس از غیبت آن امام از میان امت ، بوسیله‌ی بزرگان اهل سنت و علمای شیعه ، نوشته شده است . البته برای کسانی که موحدند و یا تاریخ ادیان آسمانی و بخصوص زندگانی پیامبران الهی آشنایند ، مسئله‌ی غیبت امام عصر (عج) مسئله‌ی غریب و بعیدی نیست . و پیامبران گذشته را ، به تناسب نیاز و مصلحت ، در دوران زندگی و امامت خویش ، غیبت‌هایی بوده است که از آن جمله به غیبت‌های ادریس و صالح و ابراهیم و یوسف و

موسی (ع) اشارتی خاص می‌توان داشت . بهر حال ... باور به وجود مهدی و غیبت و ظهور او - در روزی که خدا بخواهد - یکی از اساسی‌ترین ارکان اعتقادات تشیع است و تا کنون صدها جلد کتاب از طرف علما و دانشمندان ملت‌های مختلف اسلام ، در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآمده است . و راستی که جز ایمان به حاکمیت امام زمان ارواحنا فداه ، و بسط و گسترش عدالت تردید ناپذیر او در سراسر جهان ، کدام باور ، چنین امیدی در دل رهروان خویش می‌تواند بیافریند ، که جهت ایجاد زمینه‌های آن ، گروه گروه جوانان عارف و عابد ، در جبهه‌های جنوب و غرب ، عاشقانه به استقبال مرگ بشتابند و در خون پاک خویش بغلطند ، و عروس شهادت را ، در حجله‌ی سنگر آغوش سرخ بگشایند ؟

جمع آوری قسمت اعظم اشعار این دفتر ، و دفاتر قبل و بعد ، در سال‌های پیش از انقلاب بنا بر ضرورتی که احساس می‌شد - انجام گرفت . و اینک که این مختصر - پنجمین دفتر از سری مجموعه شعرهای مذهبی معاصر - بیاری خدا و به همت انتشارات جهان آرا پس از چند سال بدست علاقمندان می‌رسد ، خدای را سپاسگزاریم که ما را در نشر شعر شاعران مسلمان توفیق عنایت کرده است . امید آن داریم که این توفیق مستدام گردد ، تا بتوانیم بقیه این سری مجموعه‌ها را نیز ، بدست شما برسانیم انشاءالله .

پائیز ۱۳۶۰ همدان - جواد محقق

آیا مردمان چنین پیدا شده‌اند که اگر گفتند ایمان آورده‌ایم ،
به حال خود رها خواهند گشت و آزمایش نخواهند شد ؟

«قرآن کریم»

بخدا سوگند : آنچه بدان چشم دوخته‌اید (یعنی ظهور مهدی)
واقع نخواهد شد ، تا آنکه آزمایش گردید و از هم تمیز داده
شوید .

« امام صادق »

آکس که بر پائی حکومت مهدی ما را انتظار می کشد ، همانند
شهیدی است که در راه خدا ، بخون خویش غلطیده است .

«امام صادق - اکمال الدین صدوق»

اگر از عمر دنیا يك روز بیشتر باقی نمانده باشد ، خدای جهان
آن روز را چنان طولانی خواهد کرد ، تا سرانجام مردی از
خاندان من ، که نام و لقب مرا دارد ، آشکار شود . و عدل و داد
را ، در سراسر گیتی بگستراند . پس از آنکه از ظلم و ستم لبریز
شده باشد .

« پیامبر - منتخب الاثر »

فهرست

شماره	عنوان	نام شاعر	صفحه
۱-	مقدمه		
۱-	فریاد	حسن جلایر	
۲-	در انتظار او	جمال جمالی	
۳-	آفتاب مشرق بطحا	علی اکبر دلفی	
۴-	توبیا تا که عشق جان گیرد	م. ج. زورق	
۵-	ای هادی طریق مداوایی	لطف الله صافی گلپایگانی	
۶-	طلوع نور	سپیده کاشانی	
۷-	ای آفتاب نیمه‌ی شعبان	جواد محدثی	
۸-	در آستانه‌ی طلوع	جواد محدثی	
۹-	ای دادگر بیا	جواد محدثی	
۱۰-	نجوای مهدی	جواد محقق (م. آتش)	
۱۱-	ای مهدی بزرگ	جواد محقق (م. آتش)	
۱۲-	کسی را می‌شناسم من	جواد محقق (م. آتش)	
۱۳-	ای هادی بزرگ زمانه	جواد محقق (م. آتش)	
۱۴-	سوار مرکب خورشید	محمد علی محمدی	
۱۵-	آخرین امید	مهدی مشایخی	
۱۶-	ای عدالت موعود	حسین ممتحنی (حبیب سبزواری)	
۱۷-	شاید تکاور سحر آید	سیمیندخت وحیدی	
۱۸-	انتظار	مهدی هرندی	

فریاد

حسن جلاير

کجائی آی!

کجائی تو،

امام راستین عصر

نگهبان و نگهدار حماسه‌ی پرشکوه ما

کجائی تو

کجا؟

ای مرزبان سرزمین عشق؟

نمی بینی مگر نیرنگ بازان را ،

و یا این فتنه سازان را ؟

بیا ،

ای پاسدار کشور پاکی

که طراران غارتگر ،

علمداران پستی ، خدعه و نیرنگ

نگهبانان افکار پلید و زشت و شیطانی

نشسته در کمین سرزمین تو

و سفره‌ی غارت اندر پیششان پهن است

ویاران تو در زندان خاموشی

به بنداندر

سکوت از روی ناچاری

که خیل ناجوانمردان - سپاه وحشی تاتار -

با سرنیزه‌هاشان حکم میرانند

صداها در گلو ، حبس است

و کس یارای حق گفتن ،

به خود

هرگز نمی‌بیند ؛

که حق گفتن همانا مرگ

ویاران تو در زندان غم محبوس

(۸)

بیا از غم ره‌اشان کن
رها از بند پاشان کن
وباز این سرزمین مرده‌را
با آن دم پاک مسیحائی
دوباره زندگانی بخش

حیات جاودانی بخش .

۵۳/۳/۱

در انتظار او

جمال جمالی

تو ای پسین سلاله خروج !

کنون « هبل »

ز آتش خصوصیتی نهان و دیرسال

دوباره جان تازه‌ای گرفته است ،

تفرعن پلید « شرک »

به صد فریب و رنگ

رواق « لا اله » را

تصرفی دوباره کرده است

و خط امتداد وی

به کاخ می‌رسد

خمود پوک سایه‌ها

- خلف ترین نشانی سکوت -

در شفق ، اقامه گشته است
گذارهی همیشهی یقین
چه بی فروغ و سرد می خورد به چشم
شباب نان

صلیب تازه‌ای ست
صلیب تازه‌ای برای عشق و امت
که امتداد خط وی
به کوخ می رسد .

توای طلا بهی قیام !
توای همیشه پیشتاز !
زمان ، زمان تو ست
و خط امتداد تو ست
که بی نهایت است .

*

ظهورت ای ونی عصر !
باعث سقوط هر رذالت است
و بر طرف کنندوی فلاکت است
و عامل تسلط عدالت است
شباب کن

قیام کن .

آفتاب مشرقی بطحا

علی اکبر دلفی

گشوده چهره‌ی زیبا عروس محفل شیها
شبی که ماه زرد بوسه‌اش به زلف چایپا
یک امشب که دمیده در آن سپیده‌ی فردا
غنیمتی شمر ایندل ، بیا بیا به تماشا
بین بیال فضیلت شکفته لاله تقوی
نگر به دامن اندیشه ، راز عالم بالا

طلوع کرده به جای قمر ستاره‌ی خورشید
 مگر بداء درین شب پدید گشته بدینجا
 به آسمان حقیقت ، شکفته زهره‌ی زهرا
 به جلوگاه خدایی دمیده اخترسینا
 صفای آیت رویش به راز ، سوره‌ی قرآن
 لقای آتش خویش به رمز ، شعله موسی
 به یمن مقدم مولود پرسعادت مهدی (ع)
 شده‌ست توده‌ای غیرا ، مثال لؤلؤی لالا
 جهان که رنگت نهران داشت پیش دیده‌ی عاشق
 به شوق جلوه‌ی او گشته چون شکوفه ، شکوفا
 بتابد از دل امشب هزار روشنی‌ی روز
 چو آفتاب که رخشد میان چشمه‌ی ظلما
 نثار بحر کمالش چه گوهری بفشانم !
 که شرمگین شود از خویش ، قطره دربر دریا
 جلال نصرت اسلام و مهر کعبه‌ی ایمان
 شکوه غیرت حق ، آفتاب مشرق بطحا .

مهرماه ۱۳۴۵

توییا ، تاکه عشق ، جان گیرد

(م . ح . زورق)

هان که شب ، همچو سیل ، بی آرام
در رگ تشنه هوا جاریست
هان که در سینه شکسته شب
جوی خون ستاره‌ها جاریست

*

در من احساس گنگ يك باور
نرم و آهسته رنگ می گیرد
شهد این التهاب در دل من
جای هرز شرننگ می گیرد

آه اکنون بیا و باور کن
که شب از رنگ روز می ترسد
در پس هر سپیده می بینم
دل شامی سیاه می لرزد
*

آری ای صبح مهربان امید
مشعل دل فروز زیبایی
روح شعر ستاره و دریا
کعبه قلب های شیدائی
*

من در این غار نهسته و دل تنگ
انتظار ترا ستاره کنم
در شب وحشت آفرین و سیاه
لحظه های ترا شماره کنم
*

من ز شوق و شغف شوم لبریز
تو چو لبخند ماه ، رویائی
با مژه می دوم بیابوست
که تو از راه دور می آئی

تو بیا تا ز پر تو رویت
شب تاریک ما سحر گردد
گر بیائی بزیر پای طلوع
چاه ، راه عبور می گردد .

*

گر بیائی ستاره‌های سحر
در نگاه تو رنگ می‌بازند
گر بیائی ، کبوتران امید
لانه‌ها را دوباره می‌سازند .

*

آه . . . ای اشتیاق بی‌پایان
تو بیا تا که عشق جان گیرد
زیر زنجیر آهنین شکیب
دست لوزان ما توان گیرد .

ای هادی طریق مداوایی

لطف الله صافی گنپایگانی

آیا توان پریدن از این زندان
چون مردمان عالم بالایی ؟
بشکستن این طلسم بدن را ، یا
بودن ، به قید ذلت و رسوایی ؟
ای رهنما و رهبر کوی دوست !
ای هادی طریق مداوایی
دستان سرا و مرغ بلند آوا
مشمول لطف سید بطحایی
گفتی و باز گفتی و در سفتی
در مدح آن شهینشه والایی
مولای ما ، امام به حق قائم
آن شیر مرد عرصه‌ی شیجایی
آنکو زرخ ، چو پرده براندازد
منسوخ می کند من وهم ، مایی .

طلوع نور

سپیده کاشانی

در دودستش نور ، از آنسوی شب‌ها خواهد آمد
آن فروغ عدل آن فدیس تنها خواهد آمد
«مهدی» موعود ما ، آن قائد آل «محمد»
پاسدار پرچم فتحاً مبینا خواهد آمد
از دل دریای ظلمت ، ناخدای کشتی حق
یارر روح خدا ، خورشید بطحا ، خواهد آمد
خویند آمد تا ستاند داد مظلومان عالم
معجزی برده تسخیر ، از عرش انجلا خواهد آمد
تک‌سوار داد گستر ، آنکه ارشد قی طلوعش
گل بجوشد از شکاف سنگ خارا خواهد آمد

روشنائی بخش دلهای صف چشم انتظاران
 بیستون عشق از نورش مصفا خواهد آمد
 - آن محروم آن رهایی بخش ، آن مقدم مبارک
 آنکه برچیند بساط خوان یغما خواهد آمد
 بس نوشتم نام او بر ماسه مرطوب ساحل
 از فراز موج همچون مرغ دریا خواهد آمد
 - صبح در یکدست و عصر دوستی در دست دیگر
 یکشب از بام بلند نیمه شبها خواهد آمد
 با نقاب دشت خواهد زد بچشم سایبانی
 بگو خواهد شد در او محو تماشا، خواهد آمد
 تا که باغ از کینه پاییز در آتش نسوزد ،
 آن گل آن زیباترین گلهای دنیا خواهد آمد
 - خار را از ساقه خواهد چید ، پائیز از درختان
 زنگ تا برچیند از آئینه ما خواهد آمد
 بسته ایم آرزین ز خون در مقدمش دیوار سنگر
 جان زند فریاد ، گاین محبوب دانا خواهد آمد
 آن فرو کوبنده طغیان هستی سوز اسبان
 رهبر پنهان ما ، بس آشکارا خواهد آمد
 تازه تر از سبزه و شفاف تر از چشمه ساران
 با نوای نای چوپانان صبح خواهد آمد
 آه . . . تصویر بهار است او در خاطر من
 تا باشد خرم گل شاخهها را خواهد آمد
 - بر کشید از سینهها بانگ انا الحق ، نوریزدان
 آنکه حق با او شود مفتاح معنا خواهد آمد
 یار روح الله ، آن سرنهانی ماهی که گردد

در قدمش سرنگون عقد ثریا خواهد آمد
- مؤده ای ایرانی ، ای آزاده ، ای حرزمانه
سید و سالار ما را یاریکتا خواهد آمد
خیز تا یاری کنیم اینک امام عصر خود را
کز پس امروز فجر صبح فردا خواهد آمد
من یقین دارم ، مسلمانان ، مسلمانان عالم
آنکه بگشاید بحکمت هر معما خواهد آمد
گوهر دامان (نرجس) شاهکار آفرینش
نور رخشان امامت ، ماه مینا خواهد آمد
- ای امام امت ای روح زمان . ای حجت حق
تهنیت گویان تورا ، آن پیرو مولا خواهد آمد

خرداد ماه ۵۸

ای آفتاب نیمه شعبان !

جواد محدثی

ای مهدی ، ای سلاله‌ی پاکی
ای آفتاب نیمه‌ی شعبان
ای رهبر فضیلت و تقوا
داناترین مفسر قرآن

*

ای وارث شریعت احمد
ای آشنای دین محمد
در قبضه‌ات قضاوت داود
در دست تونگین سلیمان
تو ، صاحب زمان و زمینی
آئینه‌دار جلوه‌ی الله
تو مجری قواعد دینی
در پیکر جوان جهان ، جان

*

ما را ز چاه جور بر آوز
ای یوسف مدینه‌ی ایمان
ای در دلت وفای برادر
ای حامی گروه مسلمان

*

ای خنایق حماسه ، برون آی
همراه با طبیعهی یاران
مردان پاک باز و مجاهد
آزاده ، چون ابودر و سلمان

*

برچین بساط بهره کشی ها
برگیرناج و تخت طلا را
آشفته ساز ، قدرت قیصر
ویرانه کاخ خسرو خاقان
سختی ها ، خنایق

*

مسنضعفان روی زمین را
میراث دار حکم زمین کن
بیچارگان خاک نشین را
آزادگان صاحب فرمان

*

باز آ. که در حکومت عدالت
فرمانروا شوند ضعیفان
از قلب های تیره کشد سر
خورشید پرفروغ و فروزان

*

باز آ ، که تا طراوت و شوری
باز آوری ، به دشت و صحاری
شالودهی تمدن تو ، ریز
با آبه آبه آبهی قرآن

*
*

آن عصر حاکمیت الله
آن روزگار شاد طلائی
آن دوره‌ی چموش و فراری
باز آوری دوباره به دامان

*
در معبر زمانه ، بر افراز
آن زایت بلند صفا را
در پیش پای خلق ، بر افروز
در راه تیره ، مشعل تابان
*

ای آشنای راه برون آ
ما راز کام موج ، رها کن
این کاروان دور ز مقصد
بیراهه می‌رود ، چه شتابان

*
*

عالم نشسته ، بر کف موجی
کشتی شکسته است ز طوفان
باز آ ، که این جهان پر آشوب
یابد به دستهای تو سامان

*
*

ای زنده‌های مرده : قیامی !
ای امت فسرده ، تلاشی !
ای جمع خواب برده ، تکانی !
تا چند سفته‌اید و پیریشان ؟

ای قلب‌های خسته ، بجوشید !
ای دستهای بسته ، بکوشید !
ای نسلهای تشنه ، بجنبید !
چون موج بی‌قرار و خروشان
*

تا چشمه‌های اشک ، بخشکد
از چشم و چهره‌های یتیمان
تا غنچه‌های خنده ، بروید
بر ساحل لبان اسیران

پایان

در آستانه‌ی طلوع

جواد محدثی

چشمان روزگار در آن دوره‌ی سیاه
در انتظار آمدن « او » براه بود
از آسمان ظلم به سوی زمین عدل
بر فرق مردمان
میآمد از سپاه ستم سنگها فرود
ابرسیاه و تیره‌ی بیداد حاکمان
در آسمان ، غبار جفا می‌پراکنید .
شب بود و ظلمتش . . .
در گیر و دار آنهمه تاریکی
« تیغ سحرزخیمه‌ی شب پرده‌ای درید »
برقی به صبح نیمه‌ی شعبان پدید گشت .
آن برق صبح خیز
همچون ستاره‌ای
چشمک زنان به دامن تاریک شب نشست

موسای مؤمنان ، زپس پرده شد پدید

« مهدی » زره رسید

« بشکفت بر لبان افق ، خنده‌ی امید »

*

اینک ، درین زمان ،

کشتی شکستگان ز ساحل فتاده دور

در کام موج حادثه‌ها خواب مرگ را

تعبیر می‌کنند .

ای ناخدای کشتی‌ی اسلامیان بیا

ای پیشوای صلح ،

ای برجم حکومت قرآن به دوش تو

ای دست حق نهفته در آن آستین پاک

بنگر چه سان حقایق دین گشته زیور و ؟

اسلام از غبار هوس گشته تیره رو

باز آی و این بنای کهن را به هم بزن

از نو بریز پایه و بنیادهای دین

یک نهضت بزرگ خدائی ، بیافرین .

با ذوالفقار خویش

این قامت هلالی‌ی اسلام ،

راست کن .

ای رهبری که در کف تو تیغ انتقام

ای آخرین امام !

بس خانه‌ها که بر سر مردم خراب گشت ،

کی می‌شود که آمده و گیری انتقام؟!
« ای آنکه خاک را به نظر کیمیا کنی!
آیا شود که گوشه‌ی چشمی بما کنی؟! »

*

ای حجت خدا
دل‌های پر ز درد
در انتظار لحظه‌ی دیدار می‌طپد
هر سوشعار تفرقه انداز دشمنان
هر دم هزار نغمه ز حلقوم « سامری »
هر جا هزار دام ز « قارون زرپرست »
هر سو هزار معبد تاریک شرک و جهل
هر لحظه بانگ ناخوش « گوساله » ی زرین .
ما بی‌پناهها

اکنون اسیر دام کمند تحریم
ما را ز « تیه » حیرت و حرمان ،

نجات بخش

ما را نجات بخش

ما را حیات بخش .

ای دادگر ، بیا . . .

جواد محدثی

دنیای پر طلایم و پراضطراب ما

ای پادشاه عدل

در انتظار توست

ای مهدی عزیز که جانها فدای تو

ای رهبر نجات ستمدیدگان ، بیا

طوقی شده تمدن ما بر گلوی ما
- با علم و دانشی که به آن فخر میکنیم -
در قتلگاه مستی این قدرت
« احساس » و « مهر » و « عاطفه » را

سر بریده‌ایم

*

گردنکشان جامعه‌ها ، تیغ در کف اند
مستند و وحشی‌اند
این توده‌ها ، همه

قربانی‌ی قساوت تاریخ گشته‌اند . . .

این جنگهای خانه بر انداز شعله‌ور
تاب و توان ، ز جان و تن ما ، ربوده اند
ای مایه‌ی امید
ای مهدی عزیز
در چشم ما فروغ نگاهی نمانده است
ما رنج دیده‌ایم
محنت کشیده‌ایم
حرمان چشیده‌ایم
ای رهبر نجات
ای منجی بشر

ما ، هر دری زدیم و به هر سو روان شدیم
اما بسی دریغ . . .

داروی درد خویش ، نیافتم عاقبت

اینک به آستانه‌ی تو رو نهاده‌ایم

این صبر ما و طاقت ما ، انتظار ما

این انتظار تلخ

این انتظار سخت از مرگ جانگداز

این عشق ما ، علاقه‌ی ما ، سوز و آه ما

ما تشنه‌ی حکومت عدل تو گشته‌ایم .

این تشنگی ،

شرزده بر عقل و جان ما

ای مهدی عزیز

ای منجی بشر

ای رهبر نجات ستم‌دیدگان بیا

ای دادگر ، . . . بیا ! . . .

نحوای مهدی (ع)

جواد محقق (م. آتش)

گفته بودم که

«شبی»

می آیم

— شب تاریک ستم —

گفته بودم که

«بپا خیز»

و حتی

«منشین»

آملوم «دیدمت افسوس»

به «خواب» ات دیدم!..

۱۳۵۵/۲/۲ همدان

ای مهدی بز رنگ!

جواد محقق (م. آتش)

ای داروی تبسم هرچشم اشکبار
وی مایه‌ی تسلی هرروح داغدار
از پشت ابرهای غیبت کبرا ، برون بیا .
این چشمها ، که کاسه‌ی اشک غم تو باد -
در انتظار دیدن تو

تار می‌شود

• وین سینه‌ای - که معدن شادی و شور بود -
از غصه‌های هر شبه

سرشار می‌شود

وین درد ، در تمامی ساعات زندگی
تکرار می شود

*

ای مهدی بزرگک !

من اسم پاک تورا

روی هر درخت

بر جلد هر کتاب

در لابلای دفتر هر دوست ، آشنا

در بیت بیت هر غزل و هر قصیده ام

تحریر کرده ام .

شب را ، به یاد تو من ، صبح کرده ام

با دست پاک و سپید سپیده نیز

با یاد دستهای تو بیعت نموده ام .

*

ای مایه ای امید !

ای منجی عدالت و ایمان و راستی !

با یاد تو

تمامی مخلوق خسته را

آواز داده ام :

« .. روزی تمام شما ، شاد می شوید

وز زیر دستهای کثیف ستمگران

آزاد می شوید

انبوه دردهای شما ، چاره می شود

بعد از سکوت

(۳۳) صاحب فریاد می شوید»

*

اما در بیخ باد !
کایوز چشمهای خوشندی من
تار می شود
بی آنکه دید، به روی
برو، کنم . . .

نیمه شعبان ۱۳۹۶ برابر
۲۱ مرداد ۱۳۵۵ - قزوین

آخرین سرمایه هستی

جوان محقق (م. آتش)

کسی را می‌شناسم من
پدرهایش شهیدان بزرگ روزگار خویش
وهریک شاهباز قله‌ی تاریخ
و او - این آخرین سرمایه‌ی هستی -
نهان از چشم ما
- این کوردل مردم -

*

کسی را می‌شناسم من
که نامش نام بیغمبر
و خویش ، خوی آن رهبر
و در پشت حجاب غیبت‌گری خود مستور

کسی او را نمی بیند
مگر تندیس ایمان باشد و تقوا
و دور از خوی حیوانی

*

کسی را می شناسم من
که یادش مایه‌ی امید هر نو امید می باشد
و میدانم که روزی ، خواهد آمد :

عصمت پیغمبرش در ذات
نیغ بران علی در دست
اشک رنج فاطمه در چشم
غصه‌های مجتبی ، در دل

رنج زینب ، عمه اش ، بردوش .
خشم سالار شهیدان : در گلو ، در مشت
با دعای حضرت سجاد ، بر لبها ...

یقین دارم که می آید

و فریاد بلندش را

بگوش خصم می کوبد

و می گوید که اینک با شما هستم !

خدایان زر و زور و ستمکاری !

سر آمد دوره‌ی ظلم و ستم دیگر

و دیگر روزگار سلطه‌تان بر خلق ، پایان یافت

نمی باید دگر این خلق محروم ستم‌دیده

به جرم بی گناهی شان ، اسیر خشم‌تان باشند

نمی باید صدای حق - صدای خلق مستضعف -

بزور چکمه پوشان شما ، خاموش گردد باز (۳۶)

زمان ماست اینک - مای مستضعف -
زمان عدل و داد و قسط و آزادی
زمان ساختن ، عمران و آبادی
زمان مهر و عشق و خنده و شادی

*

کسی را می شناسم من ، که می آید
- یقین دارم که می آید -
و فریاد بلندش را
به گوش منضم می گوید
که اینک این شما ،

این نیز شمشیر بلند عدل

کجج از باشید زین پس

من شما را همچنان شمشیر عدلم ،

راست خواهم کرد

۱۶ بهمن ۱۳۵۵ - همدان

ای هادی بزرگ زمانه

جواد محقق (م. آتش)

امروز

روز زادن خورشید است

خورشید روی تو ، مهدی جان !

وینک :

ای اولین عدالت پایا :

ای آخرین صداقت جاوید !

وی راستین ادامه‌ی عصمت !

بر هر کهما : که چشم نرم سیر میکند

نام تو ، نقش سینه‌ی دیوارهای شهر

اسم قشنگک تو بر هر زبان پاک

نام بزرگ تو بر اوج

برستبغ

*

ای هادی بزرگ زمانه ا

این شامهای تار

با یاد عشق بر من می روم به خواب

در خواب هم ، ظهور تو می آیدم به چشم

می بینم ای بزرگ که از راه می رسی

بر خاکی عزیز خدا ، تکیه می کنی

فریاد تو

— که حامل تو — عدالت است —

این مردم ستمزده را می دهد خدا :

«... من قائم سقیی الخیومم»

وانگاه ...

همچو جد بزرگت پیامبر

هجرت ز «مکه»

سوی «مادینه»

آغاز سلطنت «داد»

زان پس حماسه‌ی «رجعت» ..

باری ...

*

ذامت

همیشه چنین یاد ا ...

نیمه شعبان ۱۳۹۷ برابر

(۳۹) ۱۰ مرداد ۱۳۵۶ - ارومیه

سوار مرکب خورشید

محمد علی محمدی

بلند بود و متین
چنانکه کوهی سخت
چنانکه صغره‌ای اندر مصاف با امواج
سوار بر مرکب رهوار
- مرد مردستان -
دهانه را به مهارت کشید و اسب استاد
و گرد از رخ پڑموده زمین برخاست
بلند بود و بقامت ، مدار استواری
رنخی به گردی خورشید داشت
- با شعاعی نور

که از دو آینه

— چشمان بی‌ریاش

می‌بارید .

نشسته بر تنک اسبی به راهواری عشق

گرفته نیزه تصمیم در کف تدبیر

کو بر پشت سرش بود و بوسنان شده بود

وسدر بود که قدمی کشید چون پندار .

هزار لایه غبار خمار و بی‌خویشی

به يك اشارت از پیش روی ما برداشت

همان سوار سفرهای دور بود آری

— همان همان موعود .

غریب و گنگ نگاهی به «سدر» ها کردم

نگاه دیگری از فرط شوق بردلدار

به بافههای حنا رنگ یال اسبش بز

نگار من ز سفرهای دور آمده بود

هنوز عطر نفس‌هاش در هوا جاری است

هنوز جای سم راهوار او پیدا است

یکی دو لحظه مرا با نگاه خویش نواخت

پیاله‌ای دوسه زان می

— به جام جانم ریخت

حکایت غم خود را برای او گفتم

حکایتی همه آشوب ، سرگذشت فراق

حکایت دل آشفته در هجوم نیاز

- و گردباد حوادث -
- و حسرت دیدار -
حکایت شب عشقی
که ریشه در دل داشت .
و دود طعنه زندان
- و انتظاری دور

بین که مجنون وار
در این کویر چه بسیار در پیت گشتم
از آن غروب که رفتی هنوز بیدارم
سراسر شب دیجور - بافه های ملال
وجود هستی را گرفت در بر خود .
الا مراد من ای ماه ای مسیحا دم
حرامیان به قبیله هجوم آوردند
که عشق را ببرند
و چلچراغ شب افروز را ، و قرآن را
شبی بلندتر از طول استوا ، دزدان
بقلب بیشه زدند
و دریا
ودشت ، تا کهسار
و خون صد آهو ، صد سرو ، صد شقایق خود رو
بخالک راه چکید .

از آن غروب که رفتی
چه یاغیان که به ناموس عشق تازیدند

و جان و مال مقیمان کو چه باغ و حود
بیاد غارت رفت

از آن غروب که رفتی چه مردهای مراد
که نك به نك به نگهبانی قبیله شدند
ر راه آمده ، ای مرد ، مرد مردستان
الاقبيله ايمان و عشق را ناچبی
رسولها که فرستادی - عشقانه و پاک
بخاك غلتیدند .

بنام روح خدا قرعه اوفتاد ، اینك
مسافران نهایت ، ستمكشان کویر
بدستها و لبانش - کرانه های فرات
خیره می نگرند .

الاعدالت موعود ، بت شکن ، ای نور
بنام نایب امریز فالین رده اند
ز راه آمده ای من ، مه جهان افروز
بمان که کوثر عشق است دیده و دست

بلند بود و پدیدار ، چون عروج ، سبیر
یکی دو لحظه مرا با نگاه خویش نواخت
شنید قصه لبهای تشنه ی ما را
نگاه کرد ، نگاهی که سخت گویا بود
و با تمام صمیمیتش بر راه افتاد
هنوز مستی جام نگاه او با ماست

و آن پیام ، که این نشنگی نه چندان است (۴۳)

لگام مرکب خود را کشید ، راهی شد
کویر شورتر از آب دیدگانم بود ..
هنوز در تب دیدار یار می سوزم
و خود نمیدانم
سوار مرکب خورشید ، مرد مردستان
چه وقت آمد و رفت ؟
چه وقت میرسد از راه باردیگر ، کی ؟

چهارشنبه ۵۹/۴/۴

آخرین امید

مهدی مشایخی

هجران تو افکنده شرر بردل و جانم
باز آی و به وصل خود از این غم برهانم
در حسرت آیدم که چو خورشید در آئی
از اشک براهت همه شب گل بنشانم
ترسم که بریزم بهر هت اشک و شوم کور
روزی تو بیائی و نگاهت نتوانم ا
تا این گره بسته‌ی ما را بگشائی
در راه تو بنشینم و بیدار بمانم
از عشق تو دیوانه و از شوق تو مستم
ای راحت جان ، در ره تو ، خون بفشانم
در گریه شدم وقف ، به امید و صالت
زین عشق دگر ، صبر و تحمل نتوانم
هر کس که زند در ، به گمانم که تو باشی
از شوق بی‌خیزم و نام تو بخوانم
هر سو نگرم ، نقش توام در نظر آید
هر جا گذرم ، نام تو باشد به زبانم
«مهدی» شده نام تو و من ، ای همه امید
در موج بلا ، خنده زنان ، شاد از آنم

ای عدالت موعود!

حسین همت‌حنی (حسین سبز واری)

باز آئی ای رسالت جاوید
ای روح را حلاوت امید
ای خلق را جلالت خورشید
ای پای تا بسر همه توحید
*

ای از تبار جمله نکویان
ای از دیار نادره گویان
ای رهگشای عقده گشایان
ای زهنمای بادیه پویان
*
ای کوله‌بار (وحی) فرا دوش
ای پرچم نجات در آغوش
ای چشمه سار عاطفه را نوش
ای عایب نگشته فراموش
*

ای درخروش بادیه ، آوا
ای درخروش صاعقه ، غوغا
ای در سیاه زاویه شکوا
ای در سکون جامعه ، هیجا

*

ای چشم سال و ماه نخفته
فریاد قرنهای نگفته
عصیان سینه‌های شکفته
طغیان رازهای نهفته

*

ای شرق را اعاده انعام
ای غرب را افاضه اسلام
ای شرع را اقامه احکام
ای خسته را افافه آلام

*

ای دوره بروج امامت
ای برترین سنیغ زعامت
یادآور صلاح و سلامت
یادآور قیام و قیامت

*

ای پیش‌پای گمشدگان راه
فریاد تو بشارت دلخواه
ای در شبان تیره جانکاه
یاد تو روشنای سحرگاه

*

ای هر کجا فساد ، تو هادم
ای هر کجا نظام ، تو ناظم
ای هر کجا صواب ، تو حاکم
ای هر کجا قیام تو قائم

*

ای غایب از دو دیده و در دل
مستول حل و فصل مسائل
مقبول قلب عارف و عاقل
ای جان و دل بر روی تو مایل
گفتی چو فتنه نخاست زهر سری
بگرفت موج حادثه در کوی
بتمود فترو جهل و ستم روی
باز آی عزیز بمشکوی

*

باز آ که عدل گوشه نشین است
از ظلم تیره چهره زمین است
پامال کفر مزرع دین است
هر سو ستمگری بکمین است
بشنو فغان مردم افغان
بتگر به اریتره و لبنان
باز آ پی حمایت انسان
باز آ به پاسداری قرآن

*

بستان ز کفر ، ملک فلسطین
آن قبه گاه پاک نخستین
بگشاگره ز کار فیلیپین
بر بند دست خصم بد آئین
بغرا از باز پرچم دین را
بزد از زنگ کفر ، زمین را
بشکن بنان غث و سمین را

بنمای راه حق و یقین را

*

بنگر قیام حق طلبانرا
توفان خشم پیرو جوان را
فریاد قهر جان بسران را
کاشفته خواب اهرمنان را

*

باز آ و حال منتظران بین
سوی تو دیدگان نگران بین
ایران و آن قیام گران بین
اسلام را شکفته در آن بین

*

بنگر بماشکسته قفسها
آزاد بر کشیده نفسها
بشنو نوای شاد جرسها
برمرگ رهنان و عسرها
باز آ و ذوالفقار بر آور
غوغا بکارزار بر آور
از خائنان دمار بر آور
عالم ز انتظار بر آور

*

باز آی ای حقیقت اسلام
ای مجری مسائل و احکام
مرهم گذار ، بر همه آلام

باز آر امن و راحت و آرام (۴۹)

*

باز آی ای ودیعهٔ معبود
ای چهر تو طلبهٔ مسعود
ای جلوهٔ ظهور تو مشهود
ای مهدی ، ای عدالت موعود

۵۸/۳/۱۱

تهران

شاید تکاور سحر آید...

سیمیندخت وحیدی

شب خسته می‌رود ، که پریشان شود ، بیا
صبحی دمد ، که اشک بهاران شود ، بیا
اندر مصاف لشکر شب آتش است و باد
تا شب اسیر آتش و طوفان شود ، بیا
ترسیم کن به لوح زمان جلوه‌های نور
تا شام تیره ، بی سرو سامان شود ، بیا
تا خاک داغ و تب‌زده‌ی دشتهای دور
عطر آفرین زخم نم باران شود ، بیا
تا پادشاه ظلم ، به حکم مطاع داد
آوازه‌گرد کوه و بیابان شود ، بیا

تا خون بردگان به خون خفته‌ی قرون
از بطن خاک ، سرکش و جوشان شود ، بیا
بر کوی عاشقان نظری کن ، که هر زمان
صد جان نثار در گه جانان شود ، بیا
ای بی تو در سراسر عالم به هر زمان
هر دل اسیر آتش حرمان شود ، بیا
با ضربه‌های گام تو ای پاسدار حق
کاخ ستمگران ، همه ویران شود ، بیا
شاید تکاور سحر آید ، شتابناک
تا دیو شب ، ز شهر گریزان شود ، بیا
هان ای نجات بخش ضعیفان ، در انتظار
ترسم برون ز کالبدم ، جان شود ، بیا
بر چهره‌های چون زر طفلان داغدار
هر دانه اشک ، اختر تابان شود ، بیا
از تیر جانیان و جهانخوارگان پست
تا کی نشانه قلب عزیزان شود ، بیا
تا هر گلی ز گلشن ایران ، به صد زبان
یادآور پیام شهیدان شود ، بیا
رزمنده مرد جبهه‌ی حق ، با ولای تو
چون کوهی از صلابت ایمان شود ، بیا
« یا صاحب الزمان ، به ظهورت شتاب کن
تا نور حق ، ز کعبه نمایان شود ، بیا
«سیمین» حکایت دل شیدا ، کجا برد ؟
بیمار جان ، ز مهر تو درمان شود ، بیا

انتظار

مهدی هرندی

ای در پس حجاب الاهی شده‌نهان
ای منجی‌ی ستم‌زدگان، مصلح جهان
بهر بقای حق و حقیقت شتاب کن
آفاق تیره بر اثر ظلم و جور را
با عدل و رأی خویش پر از آفتاب کن
*

هر چند در فضای دوچشمان ما کنون
رنگ وریا و حيله گری، نقش بسته است
هر چند لوح خاطر ما از غبار جهل
فرسوده و زگرددش ایام، خسته است

هرچند جان خسته‌ی ما را درین دیار
هرگز نبوده قدرت درك جلال تو
هرچند چشم رهزك ما در زمان خوبش
لایق نشد به رؤیت نور جمال تو
*

اما توای امید همه با امیدها
بهر بقای حق و حقیقت ، شتاب کن
آفاق تیره بر اثر ظلم و جور را
با عدل و رأی خویش ، بر از آفتاب کن
باز آ که آدبیت و انصاف از جهان
همچون عذاب ، بال زنان ناپدید شد
افسرده‌ای که شد به ظهورت امیدوار
باز آ که گمشده‌اش ، تا امید شد
دیگر صفا و صلح و صداقت درین زمان
جا را به مکر و رنگ و کدورت سپرده است
در سینه‌ها صفا و صمیمیت قدیم
امروز مرده است

باز آ که قتل و غارت و جور و ستمگری
بیداد می کند

*

باز آ که سینه‌های ستم‌دیدگان مدام
فریاد می کند

باز آ ، که خون قلب فقیران مستمند

برخوان ظالمان جهان ، نقش بسته است

شیرازی عدالت و آئین مردمی

دیگر گسسته است

*

باز آ ، که جان خسته‌ی ما را درین دیار

هرگز دگر تحمل صبر و قرار نیست

دیگر توان صبر و گه انتظار نیست

*

باز آ ، که بی جمال حقیقت بهار نیست

۱۵ شعبان ۱۳۴۳